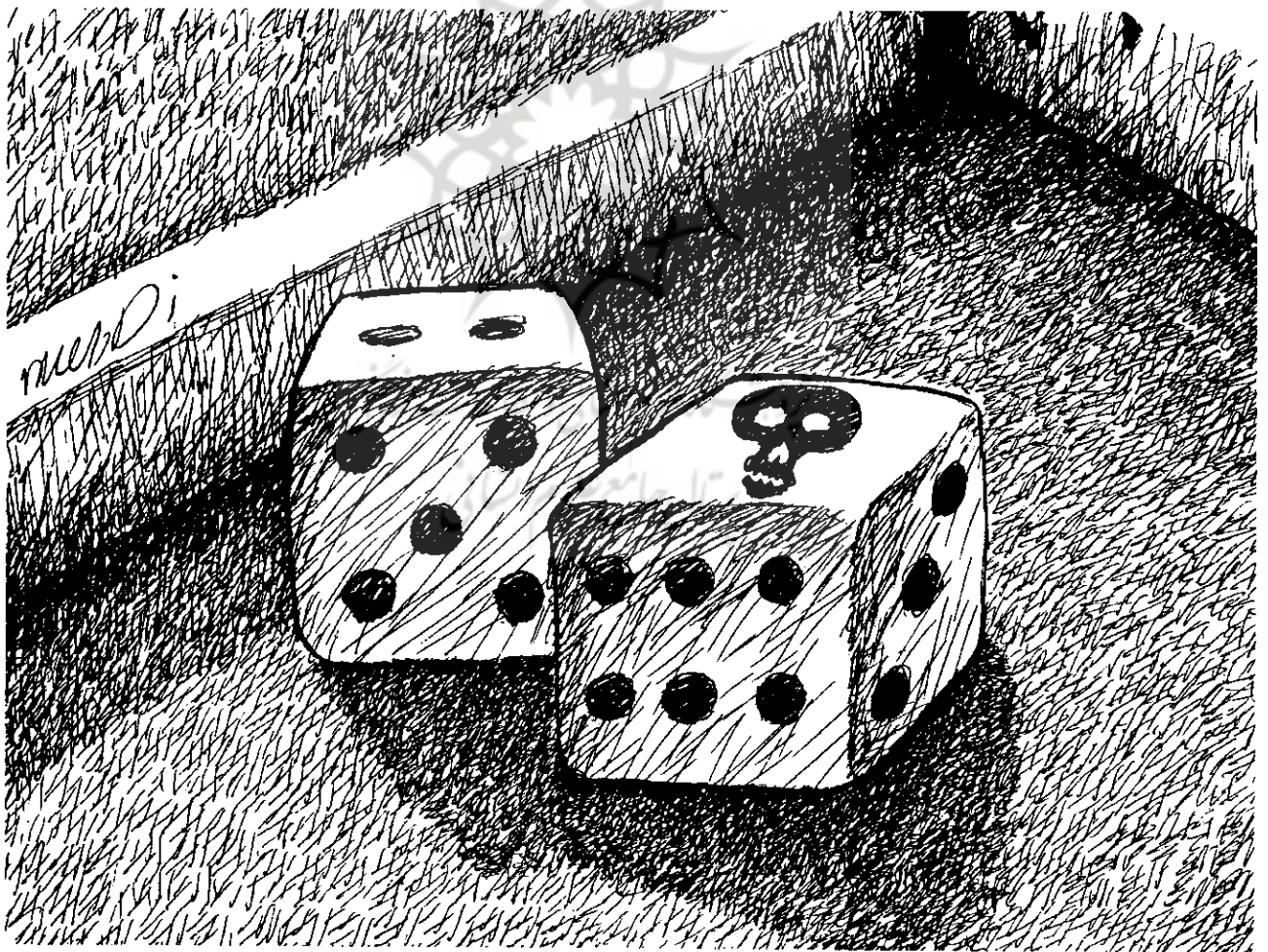


گام به گام تاسی خرداد ۶۰

■ برخی از صاحب نظران معتقدند که سی خرداد عوارض بیشتری از جنگ داشت؛ چرا که هزینه حذف نیروهای انسانی که در جریان واقعه سی خرداد و پیامدهای بعدی آن از صحنه جامعه محو شدند، شاید حتی در مورد جنگ هم مصداق نداشت. در سال ۱۳۶۱ یک جمع بندی وجود داشت، و آن این که جوان ها یا در زندان هستند یا زندانبان هستند. هر دو گروه هم نماز شب می خوانند. یا جوان های منطقه، این طرف در جبهه ما هستند، و آن طرف در جبهه عراق، اصلاً جوان ها داشتند نابود می شدند. بنابراین، تحلیل این رویدادها و پژوهش در باره آن وقایع، تلاش بیشتری را می طلبد.

برای ارزیابی دقیق تر موضوع، شما که به عنوان یک جوان فعال در متن مسائل حضور داشتید، دیده ها و شنیده های خود را برای خوانندگان بازگو کنید؛ باشد که گامی در جهت پیشگیری وقایع مشابه برداشته باشیم.

اشاره: نشریه چشم انداز ایران در چند شماره اخیر کوشیده در مسیر بررسی وقایع سیاسی خرداد ۶۰، ضمن گفتگو با آگاهان و صاحب نظران، زمینه های شکل گیری واقعه ۳۰ خرداد را ریشه یابی کند. در این شماره با یک تن از فعالان سابق وابسته به تشکل وقت سازمان مجاهدین خلق پیش از ورود به فاز نظامی در ۳۰ خرداد، به گفتگو نشستیم. این گفتگو بیش از آن که جنبه تحلیلی داشته باشد، حاوی نوعی واقعه نگاری و بیان خاطرات جوانی است که در طول دو سال و اندی پس از انقلاب، ضمن جذب شدن به تشکیلات سراسری مجاهدین و فعالیت به نفع این تشکل، سال هایی از زندگی خود را در زندان سپری کرده است. امید است یادآوری خاطرات افرادی از این دست، بتواند زمینه انجام تحقیقات و پژوهش های منطقی و بی طرفانه را در بررسی وقایع سال ۶۰ و دهه پس از آن امکان پذیر سازد.



□ بسم الله الرحمن الرحيم - ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثالات حجتها التقوى عن نَقَحْمُ الشُّبُهَاتِ (آن که آزمون روزگار دیده است و سنجیده، از پیش آمدهای آن پند گیرد، تقوا اورا از سرنگونی و فرولغزیدن در پرتگاه شبهه‌ها نگه دارد. فراز نخست از خطبه ۱۶ نهج البلاغه) پرداختن به این گونه بحث‌ها جای تشکر دارد. به هر حال نباید زمان آن قدر بگذرد که مثل سال ۵۷ بشود که بگویند تاریخ بیست‌ساله انقلاب چه شده است؟ جریان سی خرداد هم قاعدتاً به عنوان یک جریان تاریخی ریشه‌دار در تاریخ ما ثبت شده و هیچ کسی هم نمی‌تواند منکر آن باشد. به گمان من بررسی ریشه تاریخی سی خرداد - خارج از مسائل ایدئولوژیک آن - می‌تواند از فردای پیروزی انقلاب بازبینی شود. من به این شکل به قضیه نگاه می‌کنم که بعد از پیروزی انقلاب که سازمان مجاهدین با عنوان "جنبش ملی مجاهدین" شروع به کار کردند و ستاد مجاهدین در وزارت بازرگانی فعلی (بنیاد پهلوی سابق) در خیابان ولی عصر، شاید ده یا بیست روز بود که از فعالیت خود را آغاز کرده بود و حتی از طریق روزنامه‌ها هم اعلام عضوگیری کرد؛ درست در همان زمان با حمله چماقداران به ستاد مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی مواجه شد. البته روزنامه‌های آن زمان از آقای هادی غفاری به عنوان یکی از هدایت‌کنندگان این گونه حملات نام می‌بردند.

■ این حملات به چه صورت بود؟

□ کتاب آتش می‌زدند، کتک می‌زدند، کتابفروشی‌ها و روزنامه‌فروشی‌ها را به هم می‌ریختند و... همه این‌ها نشان می‌دهد که این جریان ده پانزده روز بعد از پیروزی انقلاب شکل گرفت. حال چه کسانی گرداننده بودند، در متن صحبت‌ها به آن می‌رسیم، مجاهدین چون یک سازمانی بودند که بعد از پیروزی انقلاب هنوز تشکل یافته نبودند، تحت عنوان "جنبش ملی مجاهدین" می‌خواستند یک انسجام تشکیلاتی به دست بیاورند و این کار هم با انتشار نشریه پیام خلق صورت گرفت که در ۲۴ یا ۲۵ شماره چاپ شد.

■ "پیام خلق" یک نشریه درون سازمانی بود یا عمومی؟

□ یک نشریه عمومی بود که هفتگی منتشر می‌شد. به سال ۵۸ که می‌رسیم اولین واقعه آن سال، درست چند روز پس از ملاقات مرکزیت سازمان با آیت‌الله خمینی در قم، با دستگیری محمدرضا سعادت در تهران شکل گرفت. آیت‌الله خمینی در آن ملاقات به مجاهدین گفته بود که بروید در دانشگاه‌ها و کارخانجات حرف‌هایتان را بزنید.

■ موضوع دستگیری سعادت چگونه شروع شد؟

□ سعادت را در دفتر کار خود که حول و حوش میدان هفت تیر بود دستگیر کردند و سعادت عنوان می‌کرد که احساس کردم توسط بازمانده

های ساواک و یا سازمان جاسوسی سیا دستگیر شدم به همین خاطر موقع دستگیری شعار "مرگ بر امپریالیزم" سر دادم.

جریان محمدرضا سعادت را مجاهدین این گونه عنوان می‌کردند که پس از آزادی بچه‌ها در آبان ماه ۵۷ از زندان، در منزل خانواده رضایی‌ها تمرکز پیدا کردند و آنجا محل دید و بازدید از زندانیان مجاهد شده بود. طبعاً خبرنگارها هم برای تهیه گزارش به آنجا رفت و آمد می‌کردند که وقتی یک خبرنگار روس به آنجا می‌رود سعادت از طرف رجوی مأموریت پیدا می‌کند تا با ارتباط برقرار کردن با خبرنگار شوروی، اخبار و اطلاعات مربوط به سازمان سیا در ایران را کسب کند. ظاهراً به همین خاطر بعد از دستگیری برچسب جاسوس روس را به او زدند که آیت‌الله طالقانی هم صریحاً موضع گرفت و گفت، "من تعجب می‌کنم که در این مملکت هر چه جاسوس می‌گیرند روسی است؛ تا به حال یک جاسوس آمریکایی نگرفتند." از طرف دیگر ایشان در همین زمینه به مجاهدین هم انتقاد کرد و گفت "مجاهدین عجله کردند، غوره نشده مویز شدند".

■ در تماس سعادت با فرد روسی هیچ پرونده و یا اطلاعاتی رد و بدل نشده بود؟ □ آن طور که من شنیده‌ام ردوبدل کردن پرونده مطرح نبود، بلکه عنوان می‌شد

سازمان می‌خواست به لیست عوامل سیا در ایران دست یابد. البته مجاهدین عنوان می‌کردند که سعادت را پس از دستگیری به کمیته پشت سفارت آمریکا بردند که مسئول کمیته، فردی به نام "ماشاءالله قصاب" بود. بعدها مجاهدین سه جلد کتاب راجع به هایزر و سالیوان (وابستگان حکومتی آمریکا در ایران) منتشر کردند که عکس‌های ماشاءالله قصاب که آنها را بدرقه می‌کرد چاپ شده بود.

■ شما مطمئن هستید که سعادت توسط ماشاءالله قصاب دستگیر شد؟

□ این که توسط ماشاءالله قصاب دستگیر شده باشد، نمی‌دانم، ولی عنوان می‌شد که پس از دستگیری، او را به کمیته‌ای که مسئولش ماشاءالله قصاب بود تحویل داده‌اند. البته سازمان عنوان می‌کرد که سعادت توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دستگیر شده است. آنچه را که من عنوان می‌کنم مربوط به اطلاعات آن روز است و دقیقاً چیزهایی است که آن روزها مطرح بود. روزنامه‌ها و کتاب‌های آن زمان هم اگر در دسترس باشد، این اخبار و اطلاعات در آنجا عنوان شده است.

■ از این موضوع که بگذریم، مجاهدین تا آذر و دی ۵۸ تحت نام جنبش ملی مجاهدین فعالیت می‌کردند و بچه‌های مجاهدین به "جنبشی" معروف بودند. چرا از همان ابتدا عنوان "سازمان" را به کار نبردند؟

خودشان اعلام می کردند که بچه ها از زندان که آزاد شدند، پراکنده بودند. وقتی که اسم سازمان را مطرح میکنید به هر حال توقعاتی در سطح جامعه به وجود می آید که شاید نتوان پاسخگوی آن بود. روزنامه ها هم اطلاعیه های سازمان را تحت عنوان جنبش ملی مجاهدین چاپ می کردند. لذا بیشتر به خاطر انسجام تشکیلات و این که خودشان را جمع و جور کنند تا بعد که وارد مرحله سیاسی شدند بتوانند جوابگو باشند، از عنوان "جنبش ملی مجاهدین" استفاده می کردند. این استدلالی بود که خودشان عنوان می کردند. حالا شاید دلایل دیگری هم وجود داشت که مطرح نمی کردند. مثل مسائل داخل زندان پس از ضربه سال ۵۴ به سازمان و یا شاید اینها می خواستند وضعیت جامعه را تست کنند. شروع فعالیت جنبش ملی مجاهدین با عنوان سازمان مجاهدین خلق ایران نزدیک انتخابات ریاست جمهوری که در دی ماه ۵۸ بود، شروع شد و روزنامه مجاهد هم ارگان مجاهدین خلق بود که انتشار آن از تاریخ ۵۸/۵/۱ آغاز شد. عمده کار سازمان هم جذب نیرو، فعالیت سیاسی - اجتماعی در نهادهای دانشجویی تحت عنوان اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان، دانش آموزی، کارگری، کارمندی و محلات و شرکت فعال در تمام صحنه های سیاسی جامعه بود.

بعد از دستگیری سعادت، ادامه درگیری در تمام صحنه ها با چماقداران بود. تا این که به شب های قدر و احیاء سال ۵۸ می رسیدیم که مجاهدین هم مراسم احیاء را با عنوان "حکومت علی و قانون اساسی" در مسجد دانشگاه تهران برگزار کردند که مسعود رجوی سخنان این مراسم بود. چماقداران حتی در آن شب ها هم به ستاد مجاهدین حمله می کردند و کتاب آتش می زدند. پس از دستگیری سعادت به ماه خرداد می رسیدیم. سازمان برای گرامی داشت شهدای بنیانگذار، مراسمی را در ترمینال خزانه برگزار می کند. سخنان مراسم مسعود رجوی بود و نیز آیت الله طالقانی پیام رادیویی دادند که تیتراژ اصلی پیام آقای طالقانی این بود: "این شهدا (بنیانگذاران سازمان) راه جهاد را گشودند. آنان فرزندان دلداده مکتب قرآن بودند، گوهرهایی بودند که در تاریکی درخشیدند و ...". و در این مراسم بود که مسعود رجوی آقای طالقانی را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری سازمان معرفی کرد. آقای طالقانی، فردای آن شب در برنامه تلویزیونی "با قرآن در صحنه" به شوخی گفتند که "پس از شنیدن این خبر تا صبح خوابم نبرد!" البته مرحوم طالقانی خودش را از این ماجرا کنار کشید.

سازمان برای انتخابات مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی که در دوازدهم مرداد ۵۸ برگزار شد هم کاندیدا معرفی کرد. در لیست کاندیداهای آنان، چهره هایی مثل آقایان طالقانی، حبیب الله پیمان، عزت الله سجایی، علی اصغر حاج سیدجوادی، کاظم سامی، عبدالکریم لاهیجی،

عباس شیبانی، علی گلزاده غفوری و مسعود رجوی به چشم می خورد. در دی ماه ۵۸ فعالیت های انتخاباتی برای ریاست جمهوری شروع شد و سازمان هم مسعود رجوی را کاندیدا کرد. البته سازمان بعداً به دلیل اشکالاتی که به قانون اساسی وارد می دانست در انتخابات شرکت نکرد.

■ چه اشکالاتی را به قانون اساسی وارد می دانستند؟

□ دو مورد از ایراداتی را که سازمان مطرح می کرد اینها بود: بحث اختیارات ولایت فقیه در اصل ۱۱۰ آنها معتقد بودند اختیارات تا این حد برای ولی فقیه زیاد است. مورد دوم ایراداتی بود که به بعضی از اصول اقتصادی وارد می دانستند و مالکیت خصوصی را نافی استعمار نمی دانستند.

■ واکنش سازمان در قبال دستگیری سعادت چه بود؟

□ سازمان در اعتراض به این دستگیری، اعتصاب مادران مسلمان را سازماندهی کرد. تا آنجا که به یاد دارم، تعداد زیادی از مادران اعضا و هواداران برای شرکت در این اعتراض شرکت کرده بودند.

در شهریور ماه ۵۸ که آیت الله طالقانی فوت کرد، سازمان هم مراسم یادبودی در زمین چمن دانشگاه برگزار کرد. مسعود رجوی در آن مراسم، در حالی که به شدت متأثر بود، سخنرانی کرد. یاد می آید که برخی از هواداران گروه های فشار که آن موقع به حزب الهی معروف بودند، می گفتند: "رجوی اشک تمساح می ریزد".

■ اگر در زمینه مسائل مربوط به سال ۵۸ مطلبی ندارید، لطفاً به اتفاقات و بحران های سال ۵۹ بپردازید؟

□ سال ۵۹، سازمان پس از فشارهای چماقداران و کشته شدن تعدادی از هواداران در نقاط مختلف کشور از جمله سمیه نقره خواجا، بهرام فرضاک، عباس امانی، ناصر محمدی، سیاوش شمس، نسرین رستمی، تعدادی دیگر در شمال و اردبیل و نیز پس از سخنرانی آیت الله خمینی در تیر ۵۹، این طور تحلیل کرد که "رژیم می خواهد ما را قلع و قمع کند و به منظور سرکوب نیروهای انقلابی، ایجاد بحران کند، پس نیروهای پیشتاز باید هوشیار باشند و خویشتن داری کنند تا این توفانی که شروع شده سپری شود." این گونه بیان می شد که سازمان های انقلابی در یک فضای آزاد بهتر رشد می کنند و نمونه اش، جذب هزاران نفر به سازمان و نیروهای انقلابی دیگر بود. تحلیل دیگری هم بود مبنی بر این که رژیم چون دارای درک خرده بورژوازی از اسلام است و این برداشت هم عمر تاریخی اش سپری شده و در مقابل معضلات اجتماعی نمی تواند پاسخگو باشد ناچار می خواهد با ایجاد بحران و سرکوب نیروهای انقلابی و ترقی خواه، موقعیت خود را حفظ کند. و نسبت به پیام آیت الله خمینی هم عنوان می شد که ما موضع ضدامپریالیستی وی را قبول داریم و هر جریان و فردی که مواضع

ضدامپریالیستی داشته باشد، ما از وی حمایت می‌کنیم. مواضع دیگر وی را نوعاً نمی‌پذیرفتند.

■ این مواضع بعد از جریان امجدیه و سخنان امام راجع به آن قضا یا بود؟

□ بله، آقای قدوسی (دادستان وقت انقلاب) هم ضمن اطلاعیه‌ای توقیف نشریه مجاهد را اعلام کرده بود. که البته به هیچ وجه نشریه مجاهد تعطیل نشد. سازمان در پاسخ آقای قدوسی اطلاعیه‌ای داد با این مضمون تقریبی که "مگر ما زمان شاه که می‌جنگیدیم و مبارزه می‌کردیم از کسی دستور می‌گرفتیم که حالا بخواهید نشریه را تعطیل بکنید یا باز بکنید؟"

یکی دیگر از حوادث سال ۵۹ برگزاری یک میتینگ در دانشگاه تهران بود که مسعود رجوی و موسی خیابانی با عنوان "آینده انقلاب"، سخنرانی کردند. ناگفته نماند که قبل از این میتینگ یک میزگردی با شرکت ۱۲ نفر از مرکزیت مجاهدین تشکیل شد که در آن به تشریح برنامه‌های خود برای کاندیداتوری مجلس پرداختند.

موسی خیابانی در میتینگ دانشگاه به عنوان نماینده سازمان، مسعود رجوی را به عنوان کاندیدای سازمان معرفی کرد.

■ مجاهدین برای انتخابات مجلس با گروه‌های دیگری ائتلاف کرده بودند؟

□ خیر، در انتخابات مجلس به توافق نرسیدند تا ائتلافی صورت بگیرد؛ بلکه همان طور که اشاره کردم در انتخابات مجلس خیرگان قانون اساسی پنج گروه مجاهدین خلق، جنبش مسلمانان مبارز، جاما و... ائتلاف کردند.

■ اختلاف آنها بر سر چه مواردی بود؟

□ اختلاف مجاهدین با دکتر پیمان در جریان انتخابات مجلس شورا، "بر سر اصل آزادی تا مرز قیام مسلحانه" بود که سازمان اعتقاد داشت آزادی باید در تمام شئون و صحنه‌ها به طور تام و تمام باشد، تا موقعی که نیرویی بخواهد دست به قیام مسلحانه بزند. ولی آقای پیمان، آزادی را تا این حد و اندازه نمی‌پذیرفت.

در انتخابات مجلس شورا هم، مجاهدین با معرفی ۳۰ نفر کاندیدا تحت عنوان لیست کاندیداهای انقلابی و ترقی‌خواه حول ۱۲ محور از جمله: کار برای کارگر، زمین برای کشاورز، آموزش و بهداشت رایگان و... وارد صحنه شده بود. از جمله کاندیداهای سازمان، مسعود رجوی، مریم قجر عضدانلو، اشرف ربیعی، علی محمد تشید، پرویز یعقوبی، محمد سیدی کاشانی، عذرا علوی طالقانی، تواناییان فرد، ملکی، لاهیجی، عباس آگاه، عباس داوری و... بودند. در همین زمینه آقای بازرگان هم بیان کردند که چه بهتر که رجوی هم از طرف این جوانان وارد مجلس شود. به موازات این مسائل،

جریانات سرکوب و حمله و هجوم چماقداران هم هر روز تشدید می‌شد.
■ موضع سازمان در میتینگ دانشگاه در مورد آینده انقلاب چه بود؟

□ مسعود رجوی در سخنرانی خود در آنجا تهدید کرد که "وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با گلوله جواب بدهیم". البته در مصاحبه‌ای که در شماره ۱۲ نشریه با آقای ترکش دوز داشتید، ایشان در آن مصاحبه این سخن رجوی را به میتینگ امجدیه که قبلاً برگزار شده بود نسبت داده بود. در حالی که این حرف در دانشگاه تهران گفته شد.

■ موضوع سخنرانی مسعود رجوی در امجدیه چه بود؟

□ در امجدیه موضوع صحبت چه باید کرد؟ بود. در آنجا اعلام کردند که چماقداری را یا خودتان ریشه کن کنید و یا به ما مجوز بدهید، ظرف ۴۸ ساعت ریشه چماقداری را در ایران می‌خشکانیم. البته این پیشنهاد از طرف حاکمیت پذیرفته نشد. بعد از این بود که نشریه مجاهد شروع به افشاجاری کرد. دقیقاً به یاد دارم که اولین سندی را که چاپ کرد، مربوط به اطاق ۱۱۳ یا اطاق ۱۰۷ (اگر اشتباه نکنم) در حزب جمهوری اسلامی و مربوط به آقای بادامچیان بود. این حتماً در آرشیو نشریه مجاهد هست^(۱). این قضیه تقریباً مربوط به شهریور ماه ۵۹ می‌باشد. در این رابطه میزگردی هم در تلویزیون تحت عنوان "ریشه‌ها" برگزار شد که از طرف سازمان هم، موسی خیابانی شرکت کرد و نظرات سازمان را مطرح کرد.

■ از دیگر اتفاقات خرداد ۵۹ اگر مواردی را به یاد دارید که به باز شدن بحث ما کمک می‌کند، بفرمایید؟

□ چهارم خرداد ۵۹ سازمان مراسم سالگرد شهادت بنیانگذاران را برگزار کرد. مراسم را هم مانند سال قبل در خزانه برگزار کردند. دو روز قبل از آن مراسم من یادم هست نشستی بود در ستاد مجاهدین در خیابان انزلی و کار توجیهی می‌کردند؛ چون بچه‌ها می‌بایست که در کل میتینگ‌ها حضور پیدا می‌کردند. بچه‌های محلات بچه‌های مقاومی بودند. این را به این دلیل می‌گویم که ما بعداً به قضایایی می‌رسیم که آقایان می‌گفتند "خود اینها چماقداری را راه انداختند. خودشان، خودشان را می‌زنند تا مظلوم نمایی کنند". وقتی برای کار توجیهی به ستاد سازمان در خیابان انزلی می‌رفتیم، بنا شد ما که بچه‌های محله‌های مختلف بودیم، در ترمینال خزانه که میتینگ برگزار می‌شود داخل نیروهای فشار نفوذ کنیم و بگوییم که "به گفته خمینی، حزب الله درگیر نمی‌شود" و این گروه‌ها را به بیرون محوطه ترمینال هدایت کنیم تا درگیری پیش نیاید که البته می‌دانید آن میتینگ به طور کامل برگزار نشد. فقط عباس داوری صحبت کرد و نوبت

به مسعود رجوی که رسید ایشان اصلاً نتوانست صحبت کند و با یک آمبولانس رفت. پروین صادقی که یکی از هواداران سازمان بود، با پاره آجر زدند به چشمش و بنا بر نوشته نشریه مجاهد یکی از چشمانش کور شد. بعد از این قضیه و تا ۲۵ خرداد که سالگرد شهادت رضارضایی و جریان امجدیه بود، حادثه دیگری هم رخ داد. انجمن جوانان مسلمان میثاق در گمرگ و در یک پمپ بنزین متروکه فعال بود. آنجا بچه ها کارهای صنفی می کردند، به خانواده های محروم خواروبار می دادند و... کمیته می

خواست آنجا را از دست مجاهدین بگیرد که بچه ها یک حرکت اعتراضی کردند. یکی از این بچه ها به نام ناصر محمدی ۱۸ ساله بود. شبانه او را با اسلحه ژ-۳ زده بودند، به طوری که نصف کاسه سرش رفته بود. البته اولین کشته سازمان در جمهوری اسلامی عباس امانی بود که در نعمت آباد در جریان انتخابات ریاست جمهوری کشته شده بود. در ۲۵ خرداد ۵۹ و سالگرد شهادت رضارضایی جریان امجدیه به وجود آمد که مصادف بود با عید مبعث و مسعود رجوی در امجدیه تحت عنوان "چه باید کرد؟" صحبت کرد که دیگر اوج درگیری ها به امجدیه کشیده شد و مصطفی ذاکری که ۱۶ سال داشت آنجا کشته شد.

■ تا قبل از خرداد ۶۰، سازمان کشته های دیگری هم داشت؟

□ بله، علاوه بر آنها که گفتم شکرالله مشکین فام در مشهد کشته می شود که آقای شیخ علی تهرانی هم رفته بود در مراسم او سخنرانی کند که چماقداران حمله کرده بودند. شکرالله مشکین فام از بچه های زندان زمان شاه بود که در امجدیه از او نام می برند. سیاوش شمس در اصفهان، مصطفی ذاکری در امجدیه و خلاصه قریب به ده تا دوازده نفر از بچه ها کشته شده بودند. سال ۵۹ هم اوج درگیری ها و فعالیت های گسترده سازمان بود.

■ سخنرانی امام راجع به سازمان مجاهدین بعد از درگیری های امجدیه بود؟

□ بله، بعد از قضیه امجدیه بود که حاج سیداحمد خمینی هم موضع می گیرد و می گوید "غانله را ریشه یابی کنید، اصلاً ببینید جریان چه بوده است...".

■ موضع حاج احمد خمینی نسبت به مجاهدین چه بود؟ و راجع به حوادث امجدیه چه گفته بود؟

□ ایشان نسبت به مجاهدین یک حالت سمپاتی داشت و قرار بود با دعوت مهندس اشراقی که با ایشان نسبت فامیلی داشت، در ستاد مجاهدین در قم سخنرانی کند که البته این سخنرانی انجام نشد. حاج احمد بعد از جریان امجدیه می گوید "اگر یک گربه برود در نماز جمعه شما

می فهمید که این گربه از کجا وارد نماز جمعه شده، ولی آمدند در امجدیه یک جوانی را کشتند، شما نمی دانید ریشه این قضیه کجاست؟" آن موقع انقلابی ترین موضع در سیستم موضع حاج احمد آقا بود. من یادم هست که گفته می شد امام هم با ایشان برخورد کرده و حاج احمد هم کم کم خودش را کنار کشید. سازمان در محله های تهران کانون های مختلفی داشت به نام کانون توحیدی شورا، کانون توحیدی رسالت، کانون اسلامی قسط و... همان شبی که صحبت های آیت الله خمینی پخش شد، همان شب هم سازمان وضع غیرعادی اعلام کرد.

■ سخنرانی امام در چه تاریخی بود؟

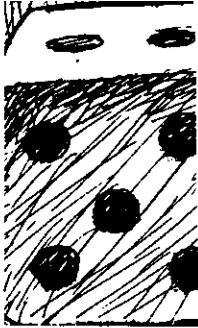
□ در ۴ تیر ماه ۵۹، دقیقاً یادم هست که ستاد مجاهدین در خیابان انزلی، کاملاً تخلیه شد، چون احساس خطر کردند. اطلاعیه آقای قدوسی در مورد توقیف نشریه مجاهد را هم قبلاً شرح دادم. با تخلیه ستاد مجاهدین طبیعتاً شکل مبارزه سیاسی عوض می شود. اعضای مرکزیت سازمان که تا آن زمان به راحتی به ستاد می آمدند و به ستاد و با هواداران و اعضا صحبت می کردند، حالت نیمه علنی پیدا کردند. یعنی بعد از آن قضیه شیوه ها تغییر پیدا کرد. بعد از صدور اطلاعیه آقای قدوسی در مورد توقیف نشریه مجاهد، که بچه ها تا آن موقع خیلی عادی در دکه ها می گذاشتند و می فروختند، دیگر این امکان برایشان وجود نداشت و ناچار بودند از تعداد نفرات بیشتری برای توزیع نشریه که به هر حال غیرقانونی اعلام شده بود، استفاده کنند. از این مرحله به بعد، سازمان خود را برای برخورد با بحران های بزرگ تر که اعتقاد داشت رژیم این بحران ها را تدارک دیده است، آماده می کرد.

■ قبل از این، نشریه مجاهد چگونه توزیع می شد؟

□ سازمان یک شیوه ای برای فروش و توزیع نشریه داشت. یعنی بعد از انقلاب کنار خیابان دکه می زدند و عکس حنیف نژاد و دیگر بنیانگذاران را نصب می کردند و تعدادی کتاب و روزنامه هم در آنجا توزیع می کردند.

■ تحلیل بچه های سازمان از سخنرانی امام چه بود؟

□ ببینید! من یادم هست سال ۵۸ که کوه می رفتیم، مسئولان سازمان می گفتند "آمدن به کوه یک برنامه ریزی است و باید این کار انجام شود." یعنی شاید از ۵۲ هفته سال، ما ۵۱ هفته آن را جمعه ها کوه بودیم. یکی از تحلیل ها این بود که ما باید ورزیده شویم، اگر یک موقع با سیستم درگیری نظامی پیدا کردیم آماده باشیم. می خواهم این را عرض کنم که سازمان در اواخر سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ یک رشته مقالات ایدئولوژیک انتشار داد با عنوان "درک شکست خرده بورژوازی از اسلام" و کتاب "فلسفه تاریخ" (جلد ۵ جهان بینی توحیدی) آقای مطهری را هم در این راستا نقد کردند. یعنی کل بینش آقای خمینی و دیگران را یک بینش خرده بورژوازی می دانستند،



آن هم شکست خورده و در حال اضمحلال. این سلسله مقالات در مورد "درک شکست خورده بورژوازی از اسلام" ۸ یا ۱۰ شماره در نشریه مجاهد چاپ شد. پیش از آن البته یادم هست از سال ۵۷ در اطلاعیه‌هایی که راجع به امام می دادند، واژه‌هایی را به کار می بردند که خود سیستم هم به کار نمی برد، مثلاً امام عظیم الشان، امام مجاهدان؛ چون سازمان اعتقاد داشت که در این مرحله باید استفاده کرد.

■ منظور تان این است که از لحاظ ایدئولوژیک امام را قبول نداشتند و در تعارض با خود می دیدند؟

□ البته بسیاری از هواداران سازمان به کار بردن این واژه‌ها موافق نبودند، ولی یک نکته را نباید فراموش کرد و آن این که تا قبل از خرداد ۶۰ سازمان از مواضع ضدامپریالیستی آیت‌الله خمینی دفاع می کرد. اعضا و هواداران راجع به این موضوع خیلی هم سؤال می کردند و سازمان پاسخ می داد که تا موقعی که ایشان موضع ضدامپریالیستی دارد ما از او حمایت می کنیم. اگر نشریه مجاهد را هم ورق بزنید دقیقاً تأکید می کند "مواضع ضدامپریالیستی امام" یعنی خیلی روی این واژه‌ها تأکید داشتند. مواضع ضدامپریالیستی آقای خمینی و مواضع تند خیلی از جریان‌ها را نه به خاطر اعتقاد ایدئولوژیک افراد، بلکه به خاطر شرایط حاکم بر انقلاب و جریان تصرف سفارت آمریکا می دیدند.

■ آیا در آن مقاله‌ها می گفتند که آیت‌الله خمینی نماینده "خورده بورژوازی شکست خورده" است؟

□ اسمی از آقای خمینی نبردند، فلسفه تاریخ آقای مطهری را نقد کردند طبیعتاً آقای مطهری از شاگردان پر و پا قرص آیت‌الله خمینی بود، خصوصاً که شهید هم شده بود.

■ و بقیه ماجرا؟

□ سازمان سریعاً آنچه را که در ستاد خیابان انزلی بود تخلیه می کند ولی بچه‌های اعضای سازمان و خانواده‌هایشان آنجا می آمدند، متمرکز می شدند و آن ستاد تحویل داده نشد؛ البته ستاد خیابان انزلی را خود مجاهدین کرایه کرده بودند و مال دولت نبود.

جالب است که بگویم در ماه رمضان سال ۵۹، در تقاطع خیابان طالقانی - ولی عصر، مکانی بود به نام "جامعه‌الصادق" که آقای بهزاد نبوی شدیداً موضع ضدمجاهدش آنجا بروز می کند و در آنجا "کتاب شناخت" را نقد

می کند (باورقی صفحه ۳ کتاب شناخت) و جمله‌ای به این مضمون می گوید، اینها عملاً مارکسیسم را پذیرفته‌اند، قرآن و نهج البلاغه را هم براساس آن چیزی که قبول کرده‌اند می خواهند تحلیل کنند.

■ شما خودتان آنجا حضور داشتید؟

□ بله، این چیزهایی است که خود شنیده‌ام و چیزهایی نبود که دیگران برایم تعریف کنند.

■ این نقد بیشتر جنبه معرفتی داشت یا کوبیدنی بود؟ شناخت را

نقد می کرد یا سازمان مجاهدین را؟

□ البته هدف آقایان این بود که به جامعه القا کنند که مجاهدین اندیشه التقاطی و مارکسیستی دارند، چون جامعه ما یک جامعه مذهبی بود، نسبت به این واژه‌ها شدیداً حساسیت داشت.

من در اینجا لازم می دانم به موضوعی اشاره کنم که دکتر رفیعی هم در شماره ۱۳ "چشم انداز ایران" به آن پرداخته است. از وقایع سال ۵۹ می توان به شکل گیری "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" که با ائتلاف هفت گروه شکل گرفت پرداخت. صف، فلق، منصورون و... برداشت غالب افکار عمومی از این عمل این بود که این تشکل را به خاطر تحت الشعاع قرار دادن "سازمان مجاهدین خلق" به راه انداخته‌اند. جالب توجه این که در مراسم زمین چمن دانشگاه که اعلام مواضع مجاهدین انقلاب اسلامی بود، ابوالحسن بنی صدر که بعدها از متحدین سازمان مجاهدین خلق شد، سخنرانی کرد.

در این گیر و دار مسائلی به اذهان خطور می کرد، از جمله این که اگر فرضاً آقایان می خواستند هواداران یک تشکیلاتی را که برحق نمی دانستند، به راه راست هدایت کنند، چرا هیچ عکس‌العملی در مقابل گروه‌های فشار از خود نشان نمی دادند و چرا به ریشه یابی این بحران‌ها نمی پرداختند؟ گروه‌های فشاری که الآن حضور دارند سابقه ۵-۴ ساله ندارند. ریشه اینها دقیقاً برمی گردد به بعد از پیروزی ۲۲ بهمن که متأسفانه در آن زمان و مکان هیچ کدام از این آقایان، آن گروه‌ها را محکوم نکردند. نه تنها محکوم نمی کردند، بلکه طرح‌هایی هم برای دستگیری سران سازمان داشتند.

■ این مسائل را شما موثق می دانید یا شنیده‌های شماست که از طرف سازمان گفته می شد؟

□ شنیده‌هایی است که نه تنها از طرف سازمان عنوان می شد، بلکه

اگر فرضاً آقایان می خواستند هواداران یک تشکیلاتی را که برحق نمی دانستند، به راه راست هدایت کنند، چرا هیچ عکس‌العملی در مقابل گروه‌های فشار از خود نشان نمی دادند و چرا به ریشه یابی این بحران‌ها نمی پرداختند؟ گروه‌های فشاری که الآن حضور دارند سابقه ۵-۴ ساله ندارند. ریشه اینها دقیقاً برمی گردد به بعد از پیروزی ۲۲ بهمن که متأسفانه در آن زمان و مکان هیچ کدام از این آقایان، آن گروه‌ها را محکوم نکردند

به شکل پراکنده در سطح جامعه مطرح بود و به نظر می‌رسید که با واقعیت‌های موجود منطبق باشد.

سخنرانی‌های آقای بهزاد نبوی در این مورد چند شب ادامه داشت. البته اولین بار حرکت ضدمجاهدین را بنی صدر راه انداخت. به عنوان "منافقین از دیدگاه ما" و کتابی هم تحت همین عنوان دارد و کلمه نفاق را ایشان به کار برد و به سر زبان‌ها افتاد... از دیگر وقایع سال ۵۹ می‌توان به چاپ خبری در روزنامه صبح آزادگان در اواسط همان سال اشاره کرد که

اعلام می‌کند "مسعود رجوی و موسی خیابانی از ایران خارج شدند". پیرو درج این خبر، سازمان فردای آن روز سریعاً یک جلسه مطبوعاتی تشکیل می‌دهد که در آن مسعود رجوی و موسی خیابانی هم صحبت کردند. یکی از مسئولان سازمان در آن جلسه گفت: "حالا خوب است که این صبح‌آزادگان، است اگر شام بردگان بود چی بود؟" البته ناگفته نماند که بعدها زمزمه‌هایی به گوش می‌رسید که ظاهراً این دو می‌خواسته‌اند به ترکیه بروند که یک سری از امکانات و زمینه‌های رفتن به بیرون را آماده کنند. این صحبت را بعدها بچه‌های سازمان تعریف می‌کردند.

■ پس صبح آزادگان چندان هم بی راه ننوشته بود؟

□ گفته می‌شد اینها تبریز بودند، تا این خبر را می‌شنوند، از لب مرز سریع برمی‌گردند. حالا چقدر درست است، من نمی‌دانم. یک مورد دیگر را که دکتر رفیعی در مصاحبه خود به آن پرداخته بود، من نیز لازم می‌دانم ذکر کنم و آن اعدام تقی شهرام بعد از انقلاب بود. در این که تقی شهرام آدم کشته بود و باید محاکمه می‌شد، هیچ حرفی نیست. اما این سؤال مطرح است که آیا اعدام سریع او، یک حرکت صرفاً ضدمجاهد بود یا حرکتی بود که قضایا را روشن کند؟ بالاخره شهرام

فردی بود که شناخت زیادی از روحیات و خصلت‌های بچه‌های سازمان داشت و شاید محاکمه دقیق و علنی او با حضور صاحب‌نظران می‌توانست جلوی بسیاری از اتفاقات را بگیرد.

■ کمی به عقب برگردیم، موضع سازمان در قبال تصرف سفارت آمریکا چه بود؟

□ با تصرف سفارت آمریکا در ابتدا زمزمه‌هایی شنیده شد که بچه‌های سازمان هم در این تصرف حضور دارند. از جمله اسنادی که دانشجویان منتشر می‌کردند، یکی هم راجع به دکتر لاهیجی بود که کاندیدای سازمان و عضو کمیته حقوق بشر بود. سازمان در واکنش به این اقدام یک سند در

نشریه مجاهد منتشر کرد. راجع به آقای بهشتی با عنوان "زد و بند بهشتی با شیطان بزرگ امپریالیزم آمریکا" که در آنجا گفته شده بود: "اگر شما دارید صادقانه کار می‌کنید و اسناد را منتشر می‌کنید، همه را منتشر کنید، یک خط در میان منتشر نکنید." این نمونه‌ای که گفتم به نظر می‌رسد مؤید آن باشد که مجاهدین هم در تصرف سفارت نقش داشته‌اند.

■ یکی دیگر از حوادث سال ۵۹ انقلاب فرهنگی بود، برخورد سازمان با انقلاب فرهنگی چگونه بود؟

□ بله، اوایل سال ۵۹ آقای خمینی گفته بود "صد و دو اتاق دانشگاه را اتاق جنگ کرده‌اند." پس از این که اعلام شد گروه‌ها بساط خود را از دانشگاه جمع کنند، انجمن دانشجویان مسلمان هم - که در خیابان ۱۶ آذر مستقر بودند (شاخه دانشجویی سازمان مجاهدین) - سریع اعلام کردند که ما تخلیه می‌کنیم. آن روز تا ساعت ۱۲ شب، مسعود رجوی و دیگران با چریک‌های فدایی مذاکره می‌کردند تا آنان را نیز متقاعد کنند، ولی آنها قبول نمی‌کردند و در نهایت هم خالی نکردند، تا صبح هم درگیری و تیراندازی بود.

■ به چه دلیل مجاهدین دانشگاه را تخلیه کردند و اتحاد خودشان را با فدایی‌ها نادیده گرفتند؟ آیا از جانب بنی صدر هم توصیه‌ای شده بود؟

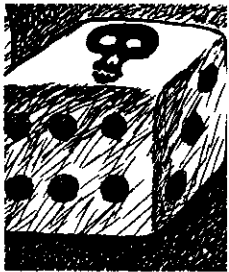
□ اول صحبت‌هایم عرض کردم که سازمان در سال ۵۹ تحلیل کرد که رژیم می‌خواهد ما را درگیر نظامی کند و ما باید هوشیار باشیم و این توفان را از سر بگذرانیم. به نظر می‌رسد تحلیل آنها در مورد انقلاب فرهنگی هم همین بود. البته به نظر می‌رسید تحلیل‌هایی که برای مراتب مختلف سازمان عنوان می‌شد، متفاوت بود. مثلاً تحلیلی که به یک سمپات می‌رسید با تحلیلی که به یک عضو منتقل می‌شد، متفاوت بود، برای

مرکزیت هم به همین ترتیب. در هر صورت آن شب هم دانشگاه را خالی کردند، ولی درگیری تا صبح ادامه داشت. صبح هم جلوی دانشگاه عده‌ای چماق‌دار ریختند که آقای بنی صدر گفت "من تا صبح مهلت می‌دهم، بعد خودم وارد عمل می‌شوم" که فردای آن روز ایشان آمد دانشگاه و سنگرها را فتح کرد.

■ یعنی بنی صدر هم انقلاب فرهنگی را قبول داشت؟
□ بله، اصلاً گفت گروه‌ها باید ستادهای خود در دانشگاه را تخلیه کنند و پس از این که مردم آمدند و به اصطلاح دانشگاه را فتح کردند، بنی صدر هم در آنجا سخنرانی کرد.

در این که تقی شهرام آدم کشته بود و باید محاکمه می‌شد، هیچ حرفی نیست. اما این سؤال مطرح است که آیا اعدام سریع او، یک حرکت صرفاً ضدمجاهد بود یا حرکتی بود که قضایا را روشن کند؟

بالاخره شهرام فردی بود که شناخت زیادی از روحیات و خصلت‌های بچه‌های سازمان داشت و شاید محاکمه دقیق و علنی او با حضور صاحب‌نظران می‌توانست جلوی بسیاری از اتفاقات را بگیرد.



■ حال که نقش بنی صدر در انقلاب فرهنگی مطرح شد، به این سؤال هم بپردازیم که موضع سازمان در قبال کاندیداتوری بنی صدر به هنگام انتخابات ریاست جمهوری چه بود؟

□ در انتخابات ریاست جمهوری پس از این که مسعود رجوی حذف شد و سازمان خود را کنار کشید، تلویحاً از بنی صدر حمایت کرد، رسماً نه.

■ ولی به بچه‌هایشان گفته بودند رأی بدهید؟

□ گفته بودند هر که دوست دارد رأی بدهد، البته بچه‌ها باز هم رأی

ندادند، ولی به کسانی که یک عذرهایی داشتند گفته می‌شد می‌توانید به بنی صدر رأی بدهید. یکی از مطالبات و یا بهتر است بگویم فشارهایی که در سطح جامعه روی مجاهدین بود، این بود که ایدئولوژی اینها چیست؟ به همین دلیل یکی دیگر از نکته‌های گفتنی سال ۵۹، شروع سلسله درس‌های "تبیین جهان" توسط مسعود رجوی بود. البته در مصاحبه آقای ترکش دوز آمده بود که سازمان بچه‌ها را از بحث‌های سیاسی نهی می‌کرد، در حالی که این‌طور نبود و سازمان بچه‌ها را از بحث ایدئولوژیک نهی می‌کرد و می‌گفت "مگر شما صلاحیت دارید که بحث ایدئولوژیک بکنید؟" مطلقاً بچه‌ها مجاز نبودند بحث ایدئولوژیک بکنند، ولی بحث سیاسی مجاز بود. آن دکه‌هایی که بود اصلاً به خاطر همین منظور بود و گر نه سازمان که نمی‌خواست چهار تا کتاب بفروشد یا دو تا نشریه، بیشتر حالت کارهای توجیهی و توضیحی و این چیزها بود.

■ انگیزه آنها از برگزاری این جلسات چه بود؟ آیا در پاسخ به این سؤال که "ایدئولوژی آنها چیست؟" بر گزار می‌شد؟

□ خوب در آن موقع این پرسش خیلی مطرح بود و به آنان مارک‌اللقاط می‌زدند. آنها هم نمی‌خواستند "شناخت" و "راه‌انبیا" و آموزش‌های قبلی را تدریس کنند، چون تبیین جهان را مکمل آنها می‌دانستند و این را آموزش می‌دادند. محل برگزاری جلسات هم در دانشگاه صنعتی شریف بود و ده هزار نفر کارت ورود به این کلاس‌ها را داشتند. البته در ستاد خیابان انزلی هم جنبش معلمین کلاس‌های آموزشی داشت.

■ شما در بخشی از خاطراتتان اشاره کردید که سازمان برای انتخابات مجلس کاندیداهایی را معرفی کرده بود، آیا کسی از آنها به مجلس راه یافت؟

□ در انتخابات مجلس کاندیدای سازمان در مسجد سلیمان انتخاب شد. اگر اشتباه نکنم، یکی دو جلسه رفت، بعد دیگر به مجلس راهش ندادند.

■ یعنی اعتبار نامه او رد شد؟

□ یادم نیست که اعتبارنامه او رد شد یا راهش ندادند، ولی به هر حال علیرغم انتخاب شدن، به مجلس نرفت. روی این قضیه هم حاکمیت خیلی دست به مانور زد که باید انتخابات را دو مرحله‌ای کرد که بحث آن هم طولانی شد. سازمان، مخالف دو مرحله‌ای شدن بود. می‌گفتند این طرح ژنرال دوگل در فرانسه بوده است و اولین بار او این طرح را ره‌انداخت که بتواند نیروهای انقلابی را از صحنه خارج کند. این موضوع به تلویزیون کشیده شد و علی زرکش به عنوان نماینده سازمان در این بحث شرکت می‌کرد.

■ اینها بعد از تیرماه ۵۹ است؟

□ بله، همه این قضایا بعد از تیرماه ۵۹ است.

■ شما گفتید که بعد از تیرماه ۵۹

مرکزیت سازمان به صورت نیمه علنی در آمده بود؟

□ بله، ولی باز هم به فعالیت خود ادامه می‌دادند، از جمله انتشار نشریه مجاهد.

■ این طور که می‌گویید، در واقع در تحلیل درونی، آنها از اصلاح حاکمیت و این که اینها به اصطلاح ضدامپریالیست هستند، ناامید بودند پس چگونه باز هم حاضر بودند که به شکل قانونی داخل نهادهای حاکمیت بیایند؟

□ هنوز تمامیت حاکمیت را ضد خلق نمی‌دانستند، معتقد بودند بنی صدر رئیس‌جمهور

است و هنوز می‌شود در این نظام تنفس کرد و هنوز می‌شود فعالیت کرد. اگر یادتان باشد، آقای مهندس بازرگان عنوان کرد که چه بهتر

یک نماینده هم از نسل جوان، آقای رجوی، در مجلس باشد؛ که سازمان هم در تراکت‌های انتخاباتی‌شان همین صحبت آقای بازرگان را آورده بود.

در اواخر تابستان سال ۵۹ اتفاقی افتاد؛ یکی از کارمندهای هوادار سازمان وابسته به انجمن کارمندان مسلمان در خیابان مفتح بالاتر از هفت تیر، کشته شد. بعد از این قضیه یکی از سران نظام موضع گرفت و خطاب به سازمان گفت "حرف نزنید تا چماق نخورید."

■ گفته می‌شود بچه‌های سازمان با زمزمه‌های، "مرگ بر ارتجاع" حزب‌اللهی‌ها را عصبانی می‌کردند؟

□ هیچ وقت بچه‌ها در دادن شعار پیشقدم نبودند و بعد از حمله چماقداران شعار می‌دادند. بسیاری وقت‌ها کتک می‌خورند، ولی عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. ببینید! سن بچه‌های سازمان در آن دوران از چهارده تا سی و دو سال بود. پیرمرد آنها سیدی کاشانی بود که سی و دو سال داشت. چون مسعود رجوی و دیگران از او جوان‌تر بودند، رجوی بیست و نه ساله بود. لذا در آن شرایط طبیعی بود که نوجوانانی که کتک می‌خورند مرگ بر ارتجاع هم بگویند.

■ آیا شعار "مرگ بر ارتجاع" می توانست خط مشی بر خاسته از جوانی چهارده ساله باشد؟

□ در این که سازمان، ارتجاع را مانع اصلی می دانست، تردیدی نیست. همان گونه که دکتر پیمان لیبرالیزم را سد می دانست و این دو دیدگاه همیشه با هم جالش داشتند. سازمان معتقد بود که به لحاظ تاریخی، لیبرالیزم یک مرحله بالاتر از ارتجاع است و در این راستا سلسله مقالات "ارتجاع چیست؟ مرتجع کیست؟" را منتشر کرد. در هر صورت ارتجاع را

سد اصلی می دانستند. طبیعتاً کسی که سد راه بشود با آن درگیر می شوند و برخورد می کنند و این، ایجاد تنش می کند. در سخنرانی ها و میتینگ ها این طوری نبود که اول بچه ها حمله کنند. حالا در غائله چهاردهم اسفند به آن خواهیم رسید.

■ اگر در این محور صحبتی نیست، به وقایع چهاردهم اسفند ۵۹ بپردازید.

□ روز قبل از آن بچه ها را در ستاد جمع کردند و یک کار توجیهی کردند. بچه ها باید ساعت ۱۰ صبح به دانشگاه می رفتند تا بتوانند صفوف جلو را پر کنند. یک سوم زمین چمن، بچه های سازمان بودند. ساعت ۱۰ - ۱۱ صبح آمده بودند. سازمان آن موقع اعتقادی به مشی بنی صدر نداشت، ولی روی شخصیت و روحیات بنی صدر کار کرده بود. سازمان این طور تحلیل می کرد که حالا که ارتجاع نمی گذارد ما حرف بزیم و جلوی فعالیت های ما را می گیرد، بنی صدر بهترین بلندگویی است که از طریق او می توانیم

حرف های خود را بزیم. بنی صدر واقعاً دارای "کیش شخصیت" بود، دو نفر که برایش کف می زدند، خوشش می آمد، تا دو تا سوت می زدند از خود بی خود می شد. عکس های دکتر مصدق را بچه ها آورده بودند که آرم سازمان داشت. بنی صدر شروع به سخنرانی کرد. آقای ترکش دوز در مصاحبه اش می گوید مجاهدین حمله کردند و نیروهای حزب الله را زدند. ولی واقعیت امر به این شکل نبود. بنی صدر داشت سخنرانی می کرد که گروه هایی که آن موقع معروف به چماقدار بودند حمله کردند.

■ به چه نحوی حمله کردند؟

□ می خواستند سخنرانی را به هم بریزند، شعار می دادند. بچه های سازمان که جلو بودند، با اینها درگیر می شدند و اینها را عقب می راندند و سخنرانی بنی صدر هم قطع و وصل می شد. اگر نوار آن باشد، کاملاً مشخص است. حتماً فیلم آن وجود دارد. می گوید بگذارید سخنرانی انجام شود. بچه های مجاهد هم سوت می زدند و می گفتند "بنی صدر افشا کن، حمایت می کنیم." به هر حال ده دقیقه به این شکل گذشت. بعد بنی صدر عصبی شد و گفت کاری نکنید دستور بدهم همین جمعیت، شما را از

دانشگاه جارو بکنند. بنی صدر که این حرف را گفت، بچه ها بیشتر حمایت کردند. به هر حال یک عده را گرفتند. کارت هایی که از آن جمعیت گرفته بودند، فردای آن روز روزنامه انقلاب اسلامی چاپ کرد که متأسفانه مربوط به افرادی از ستاد جنگ های نامنظم و دفتر نخست وزیری بودند. بنی صدر این کار را در روزنامه کرد، چون با آقای رجایی، نخست وزیر وقت، هم درگیری داشت. حالا چقدر این کارت ها واقعی بود، من نمی دانم.

■ بنی صدر در آن موقع فرمانده کل قوا هم بود؟

□ بله، عکس هایی هم در جبهه گرفته بود که داشت نماز می خواند. در سخنرانی خود "عبارت دستور می دهم" را هم به کار برد. حوادث آن روز بعدها معروف شد به "غائله چهاردهم اسفند". آقای موسوی اردبیلی بعدها گفت: "ما دستور دادیم یک کمیته ای این مسئله را پیگیری کند."

اینها جریاناتی بود که از سال ۵۹ به یاد دارم و تعدادی از بچه ها در این حمله ها و درگیری ها کشته شدند.

■ تعداد کشته ها را به یاد دارید؟

□ بیست تا را کاملاً مطمئن هستم. اگر نشریات آن موقع باشد، آدم مروری می کند. من شاید الان ده تا دوازده تا از آنها را به یاد دارم. مصطفی ذاکری، سیاوش شمس، عباس عمانی، ناصر محمدی، احد، نسرین رستمی در شیراز، شکرالله مشکین فام در مشهد، بهرام فرحناک، سمیه نقره خواجا، اسامی بقیه آنها را به یاد ندارم. این جریان ادامه داشت و سازمان باز هم اعتقاد به این داشت که رژیم

هنوز یکپارچه ضد خلقی نشده و باز هم می شود در همین نظام زندگی کرد.

■ سال ۶۰ چگونه شروع شد؟

□ یکی از بچه ها در یکی از ستادهای سازمان در اردبیل کشته شده بود. در اعتراض به این، سازمان هفتم اردیبهشت یک راهپیمایی در تهران راه انداخت، تحت عنوان "اعتراض مادران مسلمان". یکی از اهداف این راهپیمایی شکستن جو به اصطلاح چماقداری بود. این راهپیمایی به صورت علنی اعلام نشده بود. من یادم هست که یک هفته قبل از این راهپیمایی بچه های سازمان آمار می گرفتند که هر کدام از بچه ها چند نفر را می توانند به این راهپیمایی بیاورند. اطلاعات که جمع آوری شد، این راهپیمایی به صورت رسمی اعلام نشد و از طریق تشکیلات به بچه ها اعلام شد. این تظاهرات در میدان فلسطین و در اعتراض به کشتارهایی که در سطح جامعه انجام می گرفت برگزار شد. این راهپیمایی به خشونت کشیده شد و دو نفر کشته شدند، یکی ودود پیراهنی که دانش آموز بود، آن یکی را هم نامش یادم نیست. بچه ها گزارش این راهپیمایی را باید به سازمان می دادند. در اردیبهشت ۶۰ جو خیلی ملتهب شده بود. در چهارم

خرداد ۶۰ سازمان اطلاعاتی منتشر کرد به عنوان بزرگداشت شهدای چهارم خرداد در بهشت زهرا. مراسم بهشت زهرا هم به خشونت کشیده شد و تعدادی از بچه ها دستگیر شدند. اتفاقاً یکی از بچه های آقای گلزاده غفوری را همان جا دستگیر کردند که بعداً آزاد شد. سخنرانان مراسم هم عباس داوری و دو نفر دیگر بودند. تقریباً چهاردهم، پانزدهم خرداد بود که دیگر سازماندهی تشکل های سازمان به این صورت نبود. سازمان یک خطی داد که بچه ها هر کدام پنجاه تا سکه دو ریالی بردارند، هر که هر

چه قدر می تواند دو ریالی بیاورد تا زنگ بزنند به نهاد ریاست جمهوری که ترتیب راهپیمایی را بدهند ما را حمایت کنند. این جریانات مصادف شد با هفدهم یا هیجدهم خرداد. تحلیل سازمان این بود که ارتجاع به شدت جو را پلیسی کرده است، لذا با برگزاری میتینگ و راهپیمایی می خواست جو پلیسی شکسته شود تا امکان فعالیت سیاسی مهیا شود.

■ شما در جایی اشاره کردید که بچه های سازمان باید به طور مرتب به کوه پیمایی می رفتند. آیا در این کوه پیمایی ها آموزش نظامی هم داده می شد؟

□ نه، فقط کوه پیمایی بود و سازمان طی دو سال فعالیت سیاسی، مطلقاً آموزش نظامی به بچه ها نداد.

■ پس تشکیل میلشیا با چه هدفی بود؟

□ میلشیا پس از فرمان آیت الله خمینی جهت تشکیل ارتش بیست میلیون تشکیل شد. موقع تشکیل میلشیا که ظاهراً در سال ۵۸ بود، یک کتاب چاپ شد تحت عنوان "آموزش نظامی" که عکس اسلحه کلت را هم روی جلد آن انداخته بودند. قبلاً اشاره کردم که سازمان تحلیل می کرد که برای مبارزه با امپریالیسم باید آمادگی نظامی باشد.

■ نتیجه آن تلفن هایی که به نهاد ریاست جمهوری زدند چه شد؟

□ بنا شد که روز نوزدهم خرداد ساعت ۳ بعد از ظهر راهپیمایی در میدان فردوسی باشد. دستگیری ها از هیجدهم خرداد شروع شده بود. خط هم این بود که اگر بچه ها دستگیر شدند، اسم و فامیل اصلی را نگویند.

■ همین شیوه ها خودش سؤال برانگیز است، این طور نیست؟

□ به هر حال، در نوزدهم خرداد ۶۰ بود، بچه ها پلاکاردها را گرفته بودند و تعداد خیلی زیادی دستگیر شدند. سازمان معتقد بود که فعالیت سیاسی و قانونی می کند لذا دستگیری ها را غیر قانونی می دانست و به همین دلیل دستگیرشدگان از گفتن مشخصات خودداری می کردند.

■ آن موقع دادستان انقلاب اسلامی مرکز آقای لاجوردی بود؟

□ بله و آقای کچویی هم معاون بود. من هم در نوزدهم خرداد دستگیر شدم و از اینجا به بعد ناچارم آنچه را که در زندان می شنیدم و یا می دیدم بازگو کنم.

یک شب در کمیته بودم، فردای آن روز ما را بردند اوین. خوب بچه ها خیلی هم ناراحت نبودند. با روی گشاده وارد اوین شدند. به هر حال اوین

اسم و رسمی داشت. تصور آنها این بود که یک روزی بنیانگذاران در این سلول ها زندانی بوده اند. من یادم هست که کسی اسم و فامیل نمی داد.

■ طبق قراری که گذاشته بودند اسم و آدرس نمی دادند؟

□ بله، آقای کچویی می گفت شما می خواهید نقش مهدی رضایی را بازی کنید و به دخترها می گفتند شما می خواهید نقش فاطمه امینی را بازی کنید. بچه ها واقعاً مقاومت های قابل توجهی از خودشان نشان دادند. اجازه عکس گرفتن هم نمی دادند. از یکی از بچه ها عکس انداخته بودند، به این ترتیب که شش نفر به زور صورتش را گرفته بودند، طوری که بیشتر شش تا دست در عکس دیده می شد تا صورت طرف!

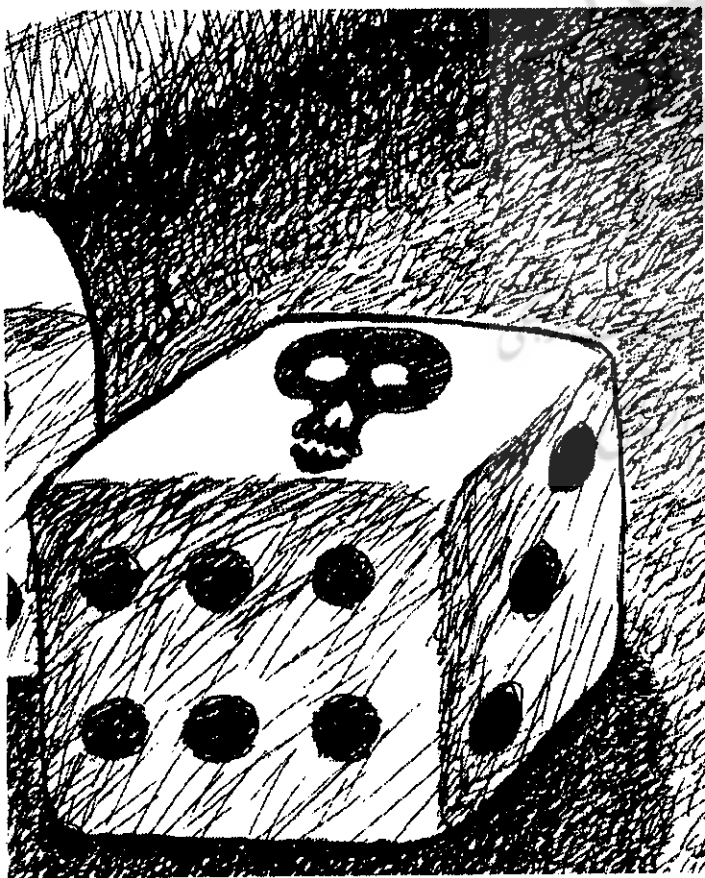
■ شکنجه ای هم وجود داشت؟

□ کتک زدن بود، ولی شکنجه ای که بخوابانند و کابل بزنند، تا سی خرداد نبود. البته سازمان در نشریه مجاهد مواردی از وجود شکنجه را مطرح می کرد و مطلبی هم تحت عنوان "شکنجه" در نشریه چاپ شد.

■ محمدرضا سعادت را چه زمانی اعدام کردند؟

□ سعادت را سال ۶۰ بعد از قضایای

نظامی سی خرداد اعدام کردند. فکر کنم مرداد ۶۰ بود که یک نامه ای از او



در روزنامه‌ها چاپ شد. ما آن موقع در زندان کاخ دادگستری بودیم. بعد از آن نامه، یعنی دقیقاً شاید یک روز یا دو روز بعد از آن نامه اعدام شد که بچه‌ها در زندان می‌گفتند خوب اگر سعادت بریده، چرا اعدامش کردند؟

■ کجویی چه زمانی ترور شد؟ بعد از سی خرداد یا قبل از آن؟

□ کجویی در تیرماه ۶۰ بعد از شروع فاز نظامی و توسط کاظم افجه‌ای از پاسداران زندان ترور شد. ناگفته نماند که همان سال ۵۹ اعتراض انجمن کارمندان مسلمان در میدان هفت تیر نیز به خشونت کشیده شد.

■ با چه منطقی آن موقع اسم و آدرس

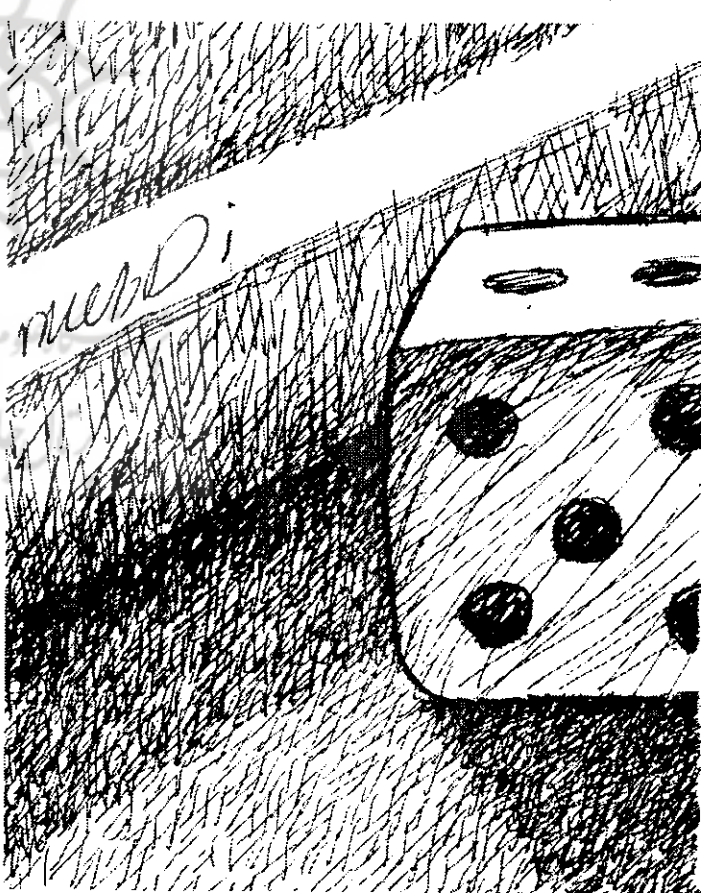
نمی‌گفتند؟ هنوز که فاز نظامی شروع نشده بود و آن طور که گفتید سازمان هنوز معتقد به فعالیت سیاسی بود؟

□ اصلاً کار توجیهی نکرده بودند، دیگر فرصت این کارها نبود. اگر یادتان باشد، از هیجده خرداد جو خیلی خراب شده بود.

■ دستور از مرکزیت آمده بود؟

□ خط این بود که اسم و فامیل را نگوید؛ با همان استدلالی که به آن اشاره کردم، سازمان فعالیت سیاسی را حق قانونی خود می‌دانست. بچه‌ها تا سی خرداد نه اسم دادند و نه فامیل.

چنان که الان یک سری از بچه‌ها را که اعدام کردند و خانواده‌هاشان از آنها



خبری ندارند، نظر من این است که ممکن است جزو همان بچه‌هایی باشند که مشخصات خود را نگفتند.

■ قبل از هیجدهم خرداد اسم و فامیل می‌گفتند؟

□ بله، قبل از هیجدهم می‌گفتند، ولی بعد از هیجدهم و نوزدهم خرداد، حتی در کمیته هم اسم و فامیل نمی‌گفتند.

■ از نوزدهم به بعد بگویند چه شد؟

□ از نوزدهم به بعد جریان‌ها شدیدتر شد و دستگیری‌ها به صورت

گسترده و سازمان‌یافته ادامه یافت. البته از

اواخر سال ۵۹ سازمان تحلیل می‌کرد که

بچه‌ها را دارند شناسایی می‌کنند و در دهه‌ها

عکس می‌گیرند. لذا می‌گفتند نگذارید

عکس بگیرند.

■ خوب اگر خط شناسایی بود، چرا دهه

تشکیل می‌دادند؟ بالاخره از آن طرف

خیابان هم می‌توانستند عکس بگیرند؟

□ به هر حال اینها اعتقاد داشتند که نباید

بگذاریم که عکس بگیرند. می‌گفتند فاز

سیاسی است و دهه‌ها هم بایستی فعال باشد.

■ روزنامه داخل زندان هم می‌آمد؟

□ ما هیچی نداشتیم بچه‌هایی که تازه دستگیر می‌شدند، اخبار بیرون

را به داخل زندان منتقل می‌کردند. یکی از خبرها این بود که بیست و چهارم

یا بیست و پنجم خرداد، جبهه ملی اعلام راهپیمایی کرده بود.

■ در زندان رادیو و تلویزیون هم بود؟

□ تلویزیون بود ولی تا اواخر شهریور روزنامه نبود. بچه‌هایی که آمدند

زندان می‌گفتند که خواهری در میدان توپخانه روزنامه مجاهد می‌فروخت،

آمدند و شلیک کردند تو مغزش، یعنی در حال فروش نشریه او را کشتند.

غروب سی‌ام خرداد، چند تا اتوبوس از خواهرهایی که دستگیر کرده بودند

آوردند. بچه‌ها به عنوان اعتراض تا صبح به بشقاب‌ها می‌کوبیدند. به هر

حال بچه‌ها را کتک زده بودند. بعد از این، ما دو ماه در کاخ دادگستری

بودیم. هیچ روزنامه‌ای هم در اختیار نداشتیم. در زمان انفجار حزب

جمهوری اسلامی هم ما در زندان کاخ بودیم.

■ چگونه از انفجار مطلع شدید؟

□ بچه‌ها که صبح بیدار شدند برای نماز، گفتند که وضع غیرعادی

است، چون فوق‌العاده صدای آمبولانس زیاد بود و تا صبح به همین شکل

صدای آژیر آمبولانس‌ها می‌آمد. بچه‌ها تا آن روز در کاخ دادگستری سرود

می‌خواندند، در محوطه کاخ رژه می‌رفتند. بعد از آن دیگر این برنامه‌ها را

تعطیل کردند. در همین کاخ دادگستری بودیم که تلویزیون اعلام کرد که

سعادت اعدام شد. این کل وقایعی بود که من به یاد داشتم.

■ اطلاعیه شماره ۲۵ که اطلاعیه سیاسی - نظامی سازمان بود و

بعد از حمله به خانه ابریشم چی در تاریخ ۲۸ خرداد منتشر شد،

براساس چه تحلیلی بود؟

□ البته تحلیل آنها از سی خرداد این بود که سی خرداد نقطه عطفی

است، همچنان که پانزده خرداد ۱۳۴۲ نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ما و پایان مبارزه پارلمان‌تاریستی و سیاسی و آغاز مبارزه مسلحانه بود. سی خرداد را هم سازمان به این شکل قلمداد می‌کرد. یکی از اهداف راهپیمایی ۳۰ خرداد، به گفته سازمان، تست کردن آخرین ذره‌های دموکراسی بود. تا سی خرداد به این اعتقاد نداشت که تمامیت نظام ضد مردمی است و می‌گفت چند پارچه است. ولی در سی خرداد بچه‌ها را به سلاح سرد مجهز کرده بودند، به زنجیر، چاقو و گفتند اگر زدند، شما هم بزنید. در حالی که تا قبل از سی خرداد دستوری نبود که شما هم بزنید. یعنی تا نوزدهم خرداد که ما بیرون بودیم، خط سازمان این نبود که در درگیری‌ها، بچه‌ها درگیر شوند، ولی سی خرداد به بچه‌ها گفته بودند "اگر درگیر شدند، شما هم پاسخ بدهید". اعدام‌ها هم از همان سی خرداد شروع شد.

■ شما اطلاعیه سیاسی - نظامی سازمان را نخوانده‌اید؟ در آنجا سازمان می‌گوید ما به طور مضاعف جواب می‌دهیم؟

□ خیر، من در زندان بودم.

■ شرح وقایع را تا آنجا که حضور ذهن داشتید گفتید. چه جمع بندی از شرایط آن زمان دارید؟

□ از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ در هیچ کجا هواداران سازمان شروع کننده درگیری‌ها نبودند و همیشه از درگیری اجتناب

می‌کردند؛ زیرا سازمان معتقد بود که در فضای باز سیاسی نیروهای انقلابی رشد خواهند کرد. ولی همه آن حملات، درگیری‌ها و کشته‌ها که صحبت آن شد عرصه را بر اینها تنگ کرده بود. از طرف دیگر ما در یک سیستمی بار آمده بودیم که کنجکاو و پرسشگری چندان جایی در آن سیستم نداشت. بسیاری از بچه‌ها این تجربه را نداشتند که اگر زیاد سؤال کنند، رشد تشکیلاتی نخواهند داشت. تعدادی از بچه‌ها با مطالعه نشریات مختلف، سؤالات زیادی برایشان مطرح می‌شد. "راه کارگر" می‌خواندند، سؤال می‌کردند. نشریه "ارشاد" را می‌خواندند سؤال می‌کردند. نشریه "آرمان مستضعفین" را مطالعه می‌کردند، سؤالات متعدد داشتند. مثلاً همین آرمان مستضعفین، شدیداً مخالف "اسلام مجاهدین" بود. آنها اسلام مجاهدین را اسلام انطباقی می‌دانستند.

■ ایدئولوژی مجاهدین را اسلام انطباقی می‌دانستند؟

□ بله و اسلام شریعتی را اسلام تطبیقی می‌دانستند. طبیعتاً برای ما سؤال پیش می‌آمد و سؤال می‌کردیم، ولی متأسفانه کسی پاسخگوی این سؤالات متعدد نبود و اصلاً روند پرسشگری، از نظر سازمان روند مطلوبی نبود؛ برخلاف آنچه که ما راجع به مجاهدین اولیه شنیده و خوانده بودیم. یادم هست که در سال ۵۹ مسعود رجوی در نشریه شماره صد و چهارده

مجاهد یک مصاحبه طولانی کرد که مهمترین موضع گیری‌های او راجع به جریانات سیاسی حزب توده، پیکار و چریک‌های فدایی در آن مصاحبه آمده بود. این مصاحبه به صورت آموزشی با اعضا و هواداران کار می‌شد. در یک جای این مصاحبه تلویحاً مسعود رجوی می‌گوید: ما "پیکار" را جزو نیروهای انقلابی می‌دانیم. سخن رجوی در سازمان خیلی بحث برانگیز شد. بچه‌ها می‌گفتند پس جریان مجید شریف واقفی چه می‌شود؟ صمدیه لباف چه می‌شود؟ جریان اپورتونیست‌های چپ [نما چه می‌شود؟ این سؤال‌ها بود. بله! هر کس در سازمان منطبق تر و بی‌سؤال تر بود، رشد تشکیلاتی او فوق‌العاده بود. این یک واقعیت است. هیچ کس این مسئله را انکار نمی‌کند. الان هم این واقعیت‌ها را قبول دارند که هر کس سؤال می‌کرد، رشد نمی‌کرد.

■ به اعتقاد شما آیا روند حرکت سازمان به سمت نظامی شدن پیش می‌رفت یا نه؟

□ من اعتقاد دارم که سازمان اول نمی‌خواست وارد فاز نظامی بشود. چون تحلیل سازمان این بود که در یک شرایط سیاسی و آزاد، نیروهای انقلابی خوب رشد می‌کنند. چنان که خود شما هم حتماً شاهد بوده‌اید اوایل انقلاب، پس از پیروزی ۲۲ بهمن، چقدر گروه‌های مختلف سیاسی در جلوی همین دانشگاه تهران از گروه پیکار گرفته تا گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی فعال بودند. آقای کیانوری گفته

بود: "بعد از انقلاب گروه‌ها مثل تر بچه که زود سبز می‌شود رشد کردند!" خوب سازمان مطلقاً نمی‌خواست که وارد این فاز بشود. چون می‌دانست که در حال رشد است و واقعاً هم رشد داشت. حالا اینجا بحث است شما ممکن است که بگویید این رشد‌ها کمی بود و کیفی نبوده است.

■ واقعاً این طور نبود که بیشتر از آن که به کیفیت بها بدهند به گسترش کمی می‌اندیشیدند؟

□ من هم فکر می‌کنم این طور بود. ولی سازمان اعتقاد داشت که اول نیرو جذب کند بعد آموزش بدهد. ولی وقتی که مجموعه عوامل و شرایط، سازمان را مجبور کرد که وارد فاز نظامی بشود، سازمان استقبال کرد.

■ یعنی مایل بود؟

□ درست است، مایل بود و آن را توفیق اجباری می‌دانست.

■ چرا به این دام افتاد؟ سؤال این است که آیا این میل آنها از اول بود، یعنی واقعاً قبول نداشت که اداره انقلاب به دست امام باشد؟ خودشان را مترقی‌تر و انقلاب را از آن خودشان می‌دانستند و دنبال یک فرصتی بودند که حاکم شوند؟

□ بله! با تفکری که سازمان داشت، به هر حال پیش بینی می‌کرد که کار به اینجا کشیده می‌شود. در این شکی نیست. آیت‌الله منتظری سال ۶۰

صحبتی کرد که ما در زندان شنیدیم. گفته بود: "زمانی که ما از زندان شاه می‌خواستیم آزاد بشویم، موسی آمد پیش من، مسعود رفت پیش آقای لاهوتی (یا برعکس، یادم نیست) به هر حال یکی از اینها آمد پیش من و آن یکی رفت پیش آقای لاهوتی. گفتند شما دستتان درد نکند زحمت کشیدید، مبارزه کردید، انقلاب دارد به ثمر می‌رسد. دیگر بعد از این یک توانایی بالایی را می‌طلبید، چون الآن دیگر شاه در کار نیست، امپریالیزم است. در جهت مبارزه با امپریالیزم هم شما دارای چنین توانایی و ظرفیتی نیستید. به هر حال شما تا اینجا زحمت کشیدید و دست شما درد نکند."

بله، این اندیشه در تفکرات سازمان وجود داشت، ولی به نظر من بچه‌ها در سال‌های ۵۸ و ۵۹ آغازگر ماجرا نبودند سازمان در سال ۶۰ از این روند استقبال کرد.

■ چرا در خرداد ماه ۶۰؟

□ من اعتقاد دارم که راهپیمایی هفتم اردیبهشت ۶۰، با عنوان "اعتراض مادران مسلمان" برای سازمان، نوعی آزمایش به‌شمار می‌رفت. علت این راهپیمایی را هم قبلاً گفتم. سازمان می‌خواست ببیند که این روابط تشکیلاتی تا چه اندازه توانسته مستحکم باشد. چون راهپیمایی مادران مسلمان، فقط از طریق تشکیلات به اطلاع بچه‌ها رسید.

■ چه تعداد شرکت کردند؟

□ سیصد هزار نفر در تهران؛ نشریه مجاهد هم نوشت. یکی از اهداف سازمان سنجیدن توانایی‌ها و شرایط بود که مثلاً اگر یک کار تشکیلاتی داشت، چه تعداد از نیروها را می‌تواند بسیج کند. از منظر خودش وقتی که دید این توانایی را دارد و حاکمیت هم که می‌خواهد سریع او را هل بدهد، وارد این فاز شد و یا به تعبیر شما به این دام افتاد.

■ واقعاً ارزیابی سازمان از شرایط این گونه بود؟

□ بله! سازمان اعتقاد داشت که در ظرف یک ماه شرایط کاملاً دگرگون می‌شود. از خرداد سال ۶۰ که فاز نظامی شد گفت که رژیم دارد ما را هل می‌دهد عیبی ندارد، ما هم می‌رویم به استقبالش. به هر حال آن جناحی که داخل رژیم بودند، حالا خط چه فرد و یا جریانی بود نمی‌دانم. زیباتر از همه آقای رفیعی در مصاحبه با نشریه چشم‌انداز ایران شماره ۱۳ گفته بود: "طرح برژینسکی" شرایط را به این سمت پیش برد. تهرانی - شکنجه‌گر ساواک - در دادگاهش که از تلویزیون هم پخش شد، این هشدار را به سیستم داد. گفت: "مواظب چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق باشید." ■ تهرانی تنها کمونیست‌ها را گفت یا از مجاهدین خلق هم اسم برد؟

□ نه، مجاهدین را هم گفت. اتفاقاً بعداً سازمان دفاعیات تهرانی و آرش را به صورت جزوه چاپ کرد. طرح برژینسکی را هم سازمان سال ۵۹ به

صورت یک جزوه که جلد آن آبی رنگ بود چاپ کرد.

■ یعنی جناح‌های رادیکال را به جان هم انداختند تا انقلاب خسته بشود و بعد هم یک کودتایی راه بیندازند؟

□ بله، کودتای نوزه یا جریان نوار معروف آیت که در خاطراتان هست که روزنامه انقلاب اسلامی منتشر کرد. کودتای نوزه که خود مجاهدین هم آن را محکوم کردند.

■ البته محکوم نکردند، گفتند ما در آن دخیل نبودیم و این موضع گیری ظرافت خاصی دارد. در آن زمان نیروهایی که جذب سازمان

شده بودند، این پرسش برایشان مطرح نبود که چرا امپریالیزم و سلطنت طلبان علیه این رژیم کودتا می‌کند؟ یا موضع سعادت‌ی که نوشته بود تحلیل سازمان این بود که ما باید خشم ضد امپریالیستی آیت‌الله خمینی را تقویت می‌کردیم، چرا از این تحلیل طبقاتی عدول کرد؟ آیا واقعاً فشار بدنه سازمان این نبود که دنبال یک عملی بودند؟

□ برداشت من این نیست که بدنه سازمان فشار آورده باشد. ولی ناگفته نماند، بچه‌ها زندگی‌نامه بچه‌های اولیه را خوانده بودند، بدشان هم نمی‌آمد یک شرایط یا زمینه‌ای پیدا بشود که مثلاً آنها هم قهرمان بشوند، فرضاً مثل مهدی رضایی و دیگران.

■ چه تصویری از فاز نظامی در ذهن دارید؟

□ وقتی که آدم یاد آن می‌افتد مو بر بدن آدم راست می‌شود. این همه عوارض، این همه خطرات، این همه بدبختی‌ها واقعاً یک کار طاقت فرسا بود. این که می‌گویم عوامل و شرایط، سازمان را به این سمت و سو کشاند، دلیل تن دادن به آن نیست. بله! مرکزیت فکر نکردند این همه نیرو را چگونه می‌خواهند سازمان بدهند؟ خوب بچه‌ها زیر پل‌ها می‌خوابیدند، صبح تا شب وقتشان را در سینماها می‌گذراندند تا شناسایی نشوند.

■ شما در صحبت‌هایتان اشاره کردید که خط‌مشی سازمان جذب نیروی فراوان بود و بعد آموزش. در حالی که بنیانگذاران معتقد بودند که وقتی یک نیرویی را جذب می‌کنید، اگر کادر آموزشی آن را ندارید، این کار را نکنید. به هر حال یک عضو هزار تا مشکل دارد. مشکل زندگی دارد، مشکل جنسی دارد، مشکل آموزشی دارد، ممکن است یکی افسرده باشد و لازم باشد که تشکیلات برای او وقت صرف کند. آیا بچه‌ها به این مسائل فکر نمی‌کردند؟

□ درست است، برای ورود به فاز نظامی واقعاً یک سری از بچه‌ها مسئله داشتند. اولین مسئله آنها این بود که آقای رجوا! □ شما که وارد فاز نظامی شدید، این تعداد نیروی عظیم را چگونه می‌خواهید بسیج کنید؟ مثلاً در تشکیلات، در خانه‌های تیمی چگونه می‌خواهید به آنها امکانات بدهید؟

یکی این مسأله است. یکی هم ندادن آموزش. بله، عوارض بعدی اش مشکلاتی بود که در زندان‌ها به وجود آمد، آن مصاحبه‌هایی که پیش آمد.

■ اشاره کردید به مصاحبه‌هایی که در زندان می‌کردند؟

□ بله! بعدها بعضاً بچه‌های دستگیرشده، بازجو و کمک بازجو هم شدند.

■ مثلاً چه کسی؟

□ ابوالقاسم اثنی‌عشری را به یاد دارم که تلویزیون مصاحبه‌اش را بخش کرد.

■ برگردیم به بحث آموزش در سازمان. کادرهای اولیه سازمان هم واقعاً بچه‌های کم سن و سالی بودند، ولی کیفیت‌ها فوق العاده بالا بود. به خاطر همان کارهای آموزشی که می‌کردند و هرگز استفاده

ابزاری از آنها نمی‌شد. چرا این سؤال برای بچه‌هایی که بعد از انقلاب جذب سازمان شدند پیش نیامد و به این استفاده ابزاری

اعتراض نکردند؟ واقعاً هیچ تحلیلی از این استفاده ابزاری نداشتند؟

□ نه، بچه‌هایی که جذب سازمان شده بودند اولین پارامتر آنها شهدای سازمان بود. این جاذبه بود که بچه‌ها را می‌کشاند. و گرنه چه کسی مسعود

رجوی را می‌شناخت؟ ابریشم چی را چه کسی می‌شناخت؟ زندگی نامه شهدای سازمان را بچه‌ها خوانده بودند و آن پاک، خلوص، ایثار، صداقت،

ظلم‌ستیزی و حق‌طلبی برایشان همه چیز بود، آن قدر که متأسفانه دیگر به این چیزها فکر نمی‌کردند. البته بعضی از بچه‌ها خودشان خارج از

آموزش‌های سازمانی، جلسات قرآن، نهج‌البلاغه، کلاس‌های عربی و غیره می‌گذاشتند و بیشتر اهل تفکر و تدبیر بودند و همان طور که عرض

کردم، همین‌ها، به لحاظ تشکیلاتی هم رشد نکردند. در عین حال، یک استقلال فکری هم داشتند.

■ اگر همان کار ادامه پیدا می‌کرد، در یک روند طبیعی و به تدریج صلاحیت حاکم شدن را هم پیدا می‌کردند؟

□ بله! بچه‌ها واقعاً کیفیت‌های خوبی داشتند.

■ به اعتقاد شما خصلت‌های فردی هم در بروز این قضایا نقش داشت؟

□ بله، من اعتقاد دارم که وجود داشت. مثلاً غرور مسعود رجوی را نمی‌شود نادیده گرفت. ولی نباید خیلی روی خصلت‌های فردی و ریز

انگشت گذاشت و مسائل عمومی و مسائل بزرگ را به نظر من باید بیشتر کالبدشکافی کرد.

■ الان هم نباید این خصلت‌های فردی مطرح شود؟

□ من نمی‌گویم که اصلاً مطرح نشود، ولی همان طور که عرض کردم مسائل بسیار اساسی تری مطرح است. شما در نظر بگیرید که بعد از

شهادت بنیانگذاران یک جوان بیست و دو ساله [مسعود رجوی] بیاید در یک تشکیلات و به همه بگویند که از او اطاعت کنید خود به خود این خصلت در

درونش رشد می‌کند. حالا افرادی مثل محمد حنیف‌نژاد و یا دیگران، به نظر من استثناء هستند که غرور و قدرت‌طلبی در آنها نفوذ نکرد.

■ پس از ورود به فاز نظامی و خروج مسعود رجوی از ایران چه؟ باز هم این مسائل مطرح نمی‌شد؟

□ ببینید! من عرض کردم چون بچه‌های سازمان همه چیزشان را در اختیار گذاشته بودند، اصلاً فکر نمی‌کردند چرا رفت؟ چرا ازدواج ایندولوزیک کرد؟ چرا زنش را طلاق داد؟ اصلاً در مورد این مسائل بحث نمی‌کردند و یکی از اشکالات عمده هم همین بود.

■ شما در صحبت‌هایتان اشاره کردید که تا سی خرداد ۶۰، بچه‌هایی را که دستگیر می‌کردند، با این که از گفتن مشخصات خود

خودداری می‌کردند، شکنجه‌ای در کار نبود، در زندان سرود دست جمعی می‌خواندند، نماز جماعت هم برپا می‌کردند، تلویزیون

هم بود، معهداً چگونه نظام را یک نظام تماماً ضد خلقی می‌دانستند!

استدلال اینها برای صدور آن اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵ که در تاریخ ۲۸ خرداد منتشر کردند چه بود؟ آیا آن اطلاعیه یک

اعلام رسمی ورود به فاز نظامی نبود؟

□ البته همان طور که گفتم من در آن موقع در زندان بودم. ولی بعد از خرداد ۶۰ و بعد از این که نتوانستند به اهداف خود و به اصطلاح تغییر

حاکمیت برسند، مسعود رجوی اعلام کرد که ما نمی‌دانستیم رژیم تا این حد خشن است.

■ این استدلال واقعاً از رهبر چنین تشکیلاتی قابل قبول است؟ مگر اینها تجربه مبارزه با سلطنت و سال‌ها زندان را نداشتند و معنی

و مفهوم خشونت و سرکوب و این چیزها را نمی‌دانستند؟

□ درست است، این حرف یک توجیه است نه یک استدلال منطقی. ولی آنها می‌گفتند که خشونت‌های فراوان و شکنجه‌هایی هم بوده است (در

قبل از سی خرداد). مثلاً آقای حسین شریعتمداری، البته بعد از خرداد ۶۰، به زندانیان می‌گفت: 'آقا، شما حمله کردید و یک خانه را روی سر یک

خانواده خراب کردید. طرف از بیرون می‌آید می‌بیند که زن و بچه‌ها و درون آتش است. طبیعتاً دست به کارهایی می‌زند که ممکن است در آن مقطع

منطقی نباشد. ایشان جو خشونت را این گونه توجیه می‌کرد. بعد از آن هم در زندان کسانی که بازجویی می‌شدند دعا می‌کردند که روز دادگاه آنها

روزهایی نباشد که مصادف شود مثلاً با هشتم شهریور و یا هفته تیر و ... چون در چنین روزهایی بیشتر جو غالب بود تا اصل پرونده.

■ برخی از افرادی که از نزدیک با ویژگی‌های سازمان و شخص رجوی آشنا بودند، معتقدند با هوش و دانشی که رجوی داشت - هر

چند که غرور هم داشت - بسیار بعید به نظر می‌رسد که با آن سرعت به این تحلیل و جمع بندی برسد که رژیم تماماً ضد خلقی است. با این

فرضیه، گزینه‌های دیگری را در ورود سازمان به فاز نظامی و افتادن به این دام غیرممکن نمی‌دانند؛ دست‌های مرموز، شخصیت‌های

حقیقی یا حقوقی که به اصطلاح ترکش خورده انقلاب بودند، فشار بدنه سازمان و آن خیل عظیم احساساتی جذب شده به سازمان که

بدون آموزش و تجربه رها شده بودند و گزینه‌های دیگر. از نظر شما این گزینه‌ها می‌تواند جایگاهی در تحلیل این روند داشته باشد؟

□ نکات قابل تأملی است و نیاز به تحقیق فراوان دارد. اما من در اینجا به یک نکته آن می‌پردازم. در جایی اشاره کردم که به نظر نمی‌رسد زمینه

ساز اصلی ورود به فاز نظامی، فشار بدنه تشکیلات به مرکزیت باشد.





که ما خواننده و شنیده بودیم، وجوه ایدئولوژیک، استراتژیک در بنیانگذاران و کادرهای سازمان خیلی قوی بود. ولی پس از سال ۵۷ در بدنه سازمان اصلاً به صورت جدی کار نمی شد. مقالات ایدئولوژیک که در نشریه مجاهد چاپ می شد مثل تفسیر نهج البلاغه و از این قبیل، کمتر مورد اقبال بود. یک سری از آیات قرآن را بچه ها حفظ می کردند، ولی این که فرضاً به طور جدی روی پرتوی از قرآن طالقانی که خودشان قبول داشتند، کار کنند، این طور نبود و اصلاً کار ایدئولوژیک ممنوع بود. عوارض آن این می شود که سی خرداد به وجود می آید. اگر یک ایدئولوژی درست و حسابی باشد، طرف را قرص و محکم بار می آورد و نمی گذارد در این امتحانات و فرازونشیب ها که پیش می آید دچار لغزش بشود. چنان که پرویز خرسند در یک سخنرانی می گفت: "ما با مصطفی خوشدل (در زندان شاه) در یک سلول بودیم، ایشان را شکنجه کرده بودند. معمولاً زندانیان زیر شکنجه هذیان می گفتند، ولی ایشان هذیانش هم نهج البلاغه بود. نهج البلاغه جزو وجودش شده بود، در خونس جریان داشت و یک چیز صوری و ظاهری نبود." به هر حال تشکیلات مسئله پیچیده ای است که بچه ها به این پیچیدگی ها آشنا نبودند، فقط زندگی نامه ها را خوانده بودند. شهادت ها را خوانده بودند و خالصانه هم بیان می کردند. این طور نبود که بخواهند ریا بکنند، یا اسمی برای خودشان به دست بیاورند. ولی من الآن احساس می کنم که از بچه ها سوءاستفاده شد و همان صحبت آقای رفیعی در چشم انداز شماره ۱۳ حقیقت دارد. همان طور که شما در شروع سخن اشاره کردید یک عده از جوانان ما در جبهه ها به شهادت رسیدند، یک عده هم در زندان ها تلف شدند. بچه های جبهه هم بچه های باجوهری بودند، حمید باکری ها، مهدی باکری ها، خرازی ها و... آدم های باجوهری بودند. چنان که از این طرف هم محمد ضابطی، فضل الله تدین و علی زرکش؛ اینها هم بچه های باجوهری بودند. ولی با کمال تأسف آن بی تدبیری ها، نارسایی ها و خشونت ها و قدرت طلبی ها و بی تجربگی ها همه اینها را از جامعه ما گرفت.

نکته آخر این که به گمان من مسائل مجاهدین را باید در دو بخش سیاسی و نظامی بررسی کرد؛ که ما در اینجا به مسائل سیاسی، آن هم فقط به صورت وقایعی نگاه کردیم و فاز نظامی آن را چون نه بودیم، نه اعتقادی به آن داشته و داریم، وارد نشدیم؛ باشد که با استعانت از خداوند سبحان و با الهام از کلام امیرالمؤمنین (ع)، از غلطیدن به انحرافات و اعوجاجات مصون بمانیم.

پی نوشت:

۱- البته آقای بادامچیان چند روز بعد در روزنامه های کثیرالتنشر این مسئله را تکذیب کرد.



ببینید! من این را به عنوان اصلی ترین عامل نفی کردم، ولی در این که یکی از عوامل تأثیر گذار بود، قابل انکار نیست. در سالگرد مهدی رضایی که در سال ۵۹ در منزل پدر رضایی ها برگزار شد، عده ای شعار می دادند "تنها راه رهایی، جنگ مسلحانه".

سازمان روی این نیروها که اکثراً بین سنین ۱۴ تا ۱۸ سال بودند و دوست داشتند وارد کارهای تنش زا بشوند حساب باز کرد. میلیشیا را واقعاً قدرت می دانست و فکر می کرد با حضور میلیشیا کار حاکمیت به یک ماه هم نمی کشد. حضور پانصد هزار نیروی آموزش ندیده در سی خرداد سازمان را خیلی فریب داد.

■ پانصد هزار نفر در سی خرداد آمده بودند؟

□ طبق آمار می دانند. خوب، این اگر واقعیت داشته باشد، واقعاً سازمان را مغرور کرد که ما یک چنین نیرویی داریم و نظام را غافلگیر می کنیم. بچه هایی که بودند می گفتند: سیصد هزار نفر از فردوسی تا نزدیکی های انقلاب جمعیت بوده است.

■ اگر غافلگیر شدند، چگونه اینها را دستگیر کردند و با آن همه نیرو برخورد کردند؟

□ من اعتقاد دارم که نظام غافلگیر نشد، نظام هوشیار شده بود که اینها می خواهند کارهایی انجام بدهند.

■ یعنی نظام از طراحی آنها اطلاع داشت؟

□ به نظر می رسد که می دانست. این جمعیت را که سازمان دید، فریب این نیروها را خورد. گفت با این نیروهایی که ما داریم ظرف یک ماه یا ظرف ده یا پانزده روز کار رژیم ساخته است. بله این است که خود سی خرداد هم خیلی زمینه مهمی بود که سازمان روی آن تصمیم گرفت. طراحان و فرماندهان تظاهرات سی خرداد امثال آقای محمد ضابطی و غیور نجف آبادی و محمد مقدم بودند.

■ نیروهای شرکت کننده مسلح هم بودند؟

□ خیر، آن طور که من شنیده ام مسلح به سلاح های سردی مثل زنجیر و تیغ موکت بری بوده اند.

■ فکر می کنید علیرغم حادث شدن سی خرداد، باز هم امکان جلوگیری از نظامی تر شدن فضا وجود داشت؟

□ بله! باز هم فرصت بود، هر چند بستر و زمینه بر خوردها جای دیگری پی ریزی می شد و تا حدودی خارج از کنترل سازمان، ولی من اعتقاد دارم به اینجا که کشید، امثال دکتر پیمان بهترین کار را کردند، یعنی فعالیت های خود را محدود کردند. اصلاً یادتان هست که یک اطلاعیه دادند، گفتند "تعطیل!" سازمان هم به نظر من می بایستی پس از سی خرداد کل فعالیت ها را تعطیل می کرد و روی می آورد به کارهای تئوریک و به کار آموزشی و کار قرآنی. باور کنید اگر این کار صورت می گرفت، خیلی کار عظیمی می شد، جوانان ما حفظ می شدند و خیر و برکت آنها به کل جامعه می رسید. آن کیفیت ها می توانست کشور را بسازد. بچه ها به لحاظ کیفیت و آموزش ضعیف بودند. یادم هست در زندان شب های احیا که تا سحر بیدار بودیم، تعداد قابل توجهی از بچه ها روزنامه می خواندند و به دنبال تحلیل سیاسی می گشتند تا مسائل ایدئولوژیک و کار قرآنی. در حالی که آن طور